

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فاکوند فورا آکالده*

برگردان: مجله جنوب جهانی

فرستنده: علی کاظمی

۰۸ می ۲۰۲۵

بله، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یک موفقیت اقتصادی بود.



بله، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یک موفقیت اقتصادی بود. پاسخی به خوان آر. رالو

پروفسور رالو در دو مقاله تلاش کرد تا شکست اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را نشان دهد. با این حال، بررسی داده‌ها درست به عکس آن را نشان می‌دهد.

پروفسور خوان رامون رالو در سالگرد صد سالگی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، دو مقاله نوشت که در آن قصد داشت نشان دهد اتحاد جماهیر شوروی با وجود این که خود او نیز اذعان داشت میانگین رشد سالانه درآمد سرانه در آن کشور (۲.۴٪) بین سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۸۹ از ایالات متحده (۲٪) و میانگین کشورهای جهان (۱.۹٪) بیشتر بوده است، یک موفقیت اقتصادی نبوده است. به گفته پروفسور رالو، این داده‌ها گمراه‌کننده هستند، اولاً به این دلیل که رشد سرانه تولید ناخالص داخلی در اتحاد جماهیر شوروی مشابه دهه‌های قبل از انقلاب بوده است و بنابراین، این رشد نمی‌تواند به سازمان اقتصادی سوسیالیستی نسبت داده شود و/یا باید به عنوان یک میزان «عادی» در نظر گرفته شود. علاوه بر این، او می‌گوید، رشد اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی کمتر از رشدی بوده است که سایر کشورهایی که از سطوح توسعه مشابه شروع کرده‌اند، تجربه کرده‌اند و حتی با فرض این که سازمان اقتصادی سوسیالیستی یک شکست نبوده است، به سمت آن گرایش داشته است؛ به طوری که اقتصاد شوروی در لحظه‌ای که ذخایر منابعی که امکان حفظ رشد گسترده را فراهم می‌کردند، تمام می‌شد، محکوم به فروپاشی بود.

ما که از این عدم دقت غیر معمول در پروفیسور رالو شگفت زده شده‌ایم، در این پاسخ قصد داریم اشتباهات تحلیلی موجود در مقالات او را نشان دهیم تا ثابت کنیم که وقتی این اشتباهات تصحیح می‌شوند، نتیجه‌گیری‌های این اقتصاددان لیبرال نادرست هستند. بنابراین، ما قصد نداریم در مورد ارقام او بحث کنیم، بلکه صرفاً آن‌ها را با دقت بررسی کرده و چند رقم دیگر را نیز ارائه خواهیم کرد. ما فکر می‌کنیم که بدین ترتیب، خواننده می‌تواند درک بهتری از واقعیت اقتصاد شوروی داشته باشد و بر اساس اطلاعاتی که کمتر مغرضانه از سوی این پروفیسور لیبرال ارائه شده است، نتیجه‌گیری‌های خود را انجام دهد.

همانطور که در بالا گفتیم، مقاله خوان رامون رالو با این توضیح آغاز می‌شود که «تزاریسیم (...) بین سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۱۳ به رشدی سرانه مشابه آنچه توسط برنامه‌ریزی متمرکز صنعتی‌سازی «عالی» اتحاد جماهیر شوروی به دست آمد، دست یافت» و نتیجه می‌گیرد که «رشد اتحاد جماهیر شوروی در دهه‌های آخر قبل از انقلاب تفاوت چندانی با رشدی که خود اتحاد جماهیر شوروی در طول تاریخ خود تجربه کرد، نداشت.» اگرچه پروفیسور به طور واضح بیان نمی‌کند که این داده‌ها چگونه به ما کمک می‌کنند تا نشان دهیم که اتحاد جماهیر شوروی یک موفقیت اقتصادی نبوده است، اما اظهارات او به ما می‌فهماند که رشد اتحاد جماهیر شوروی متوسط بوده و/یا این رشد نه چندان ناشی از سیاست‌های شوروی، بلکه ناشی از عناصر مستقل از آن، مانند منابع طبیعی، موقعیت جغرافیائی، توسعه فرهنگی یا حتی سیاست‌های کشورهای ثالث یا رژیم تزاری پیشین بوده است.

دوم به وضوح نادرست است: این که نرخ رشد اتحاد جماهیر شوروی مشابه نرخ رشد دهه‌های قبل از تأسیس آن بوده است، به ما اجازه نمی‌دهد نتیجه بگیریم که این نرخ ناشی از سیاست‌های شوروی نبوده است. و این یک واقعیت شناخته شده در علم اقتصاد است که عناصر طبیعی و فرهنگی – عناصری که می‌توانیم تصور کنیم در هر دو دوره بدون تغییر باقی مانده‌اند – تأثیر کمی بر نرخ رشد ملت‌ها دارند (به عنوان مثال، به آسه‌او غلو و رابینسون، ۲۰۱۲ مراجعه کنید). علاوه بر این، سایر عناصر خارج از سیاست شوروی که ممکن است بر رشد اقتصادی تأثیر گذاشته باشند – سیاست‌های دولت‌های قبلی یا کشورهای ثالث – معمولاً در بازه‌های زمانی نسبتاً کوتاه به طور رادیکال تغییر می‌کنند، بنابراین دشوار است تصور کنیم که تأثیر آن‌ها در طول بیش از ۷۰ سال موجودیت اتحاد جماهیر شوروی و ۲۰ سال قبل از آن که پروفیسور در نظر می‌گیرد، بدون تغییر باقی مانده باشد.

در واقع، دقیقاً به این دلیل که نیروهای خارج از سیاست ملی که بر نرخ رشد کشورها تأثیر می‌گذارند وجود دارند و جهت آن‌ها تغییر می‌کند، مهم است که مقایسه‌ها بین دوره‌ها با تجزیه و تحلیل بازه‌های زمانی تا حد امکان طولانی و با اندازه مشابه انجام شود. به این ترتیب، تأثیرات مثبت و منفی این نیروها یک دیگر را جبران می‌کنند و ما می‌توانیم تأثیر سیاست‌های ملی بر رشد هر کشور را با وضوح بیشتری درک کنیم. در این راستا، پروفیسور رالو کار درستی انجام می‌دهد که بیش از ۷۰ سال موجودیت اتحاد جماهیر شوروی را برای تجزیه و تحلیل تأثیر سیاست‌های سوسیالیستی بر اقتصاد آن کشور در نظر می‌گیرد. با این حال، او این دوره را با یک دوره ۲۰ ساله مقایسه می‌کند که از نظر تاریخی با دوران رونق اقتصاد تزاری همزمان است.

اقتصاد شوروی با نرخ (۲.۴٪ در سال) به طور قابل توجهی بالاتر از نرخ رشد اقتصاد رژیم تزاری پیشین (۱.۵٪ در سال) رشد کرد.

این نکته آخر در یکی از مطالعاتی که خود پروفیسور رالو در مقاله اول خود به آن اشاره می‌کند، تصدیق شده است، که در آن علاوه بر این، داده‌هایی از رشد اقتصادی سرزمین‌های (آینده) اتحاد جماهیر شوروی از سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱ تا ۱۹۱۳-۱۹۱۱ ارائه شده است. پروفیسور رالو می‌توانست از این داده‌ها برای گسترش دوره پیش از شوروی مورد

بررسی و ارائه مقایسه‌ای کمی قابل قبول‌تر بین بازه‌های زمانی با طول مشابه استفاده کند. اما او این کار را نکرد، احتمالاً به این دلیل که مجبور می‌شد اعتراف کند که اقتصاد شوروی با نرخ (۲.۴٪ در سال) به طور قابل توجهی بالاتر از نرخ رشد اقتصاد رژیم تزاری پیشین (۱.۵٪ در سال) رشد کرد.

بنابراین، از آنجائی که مقایسه تاریخی – هنگامی که با معیارهای علمی انجام می‌شود – اجازه نمی‌دهد تز او ثابت شود و در واقع، آن را رد می‌کند، پروفیسور رالو توضیح می‌دهد که «مقایسه دستاوردهای اقتصادی تزاریسم با اتحاد جماهیر شوروی کاملاً مناسب نیست» و پیشنهاد می‌کند رشد اقتصادی شوروی را با رشد اقتصادی سایر کشورها در همان بازه زمانی مقایسه کنیم. بدین ترتیب، خوان رامون رالو ما را از میانگین رشد اقتصادی سالانه بین سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۸۹ در سنگاپور (۳٪)، هانگ‌کانگ (۳.۴٪)، یونان (۲.۸٪)، پرتگال (۲.۸٪) و جاپان (۳.۴٪) مطلع می‌کند. با این حال، انتخاب نمونه بار دیگر مغرضانه است. اولاً، زیرا حجم جمعیت همه این کشورها چندین برابر کمتر از اتحاد جماهیر شوروی است و به همین دلیل، همانطور که پروفیسور لیبرال اذعان می‌کند، مقایسه آن‌ها دشوار است. اما علاوه بر این، مغرضانه نیز هست زیرا همه آن‌ها در طول قرن بیستم از شرایط ویژه مطلوبی برخوردار بودند که تا حد زیادی رشد بزرگ تجربه شده در اقتصادشان را توضیح می‌دهد.

سنگاپور، هانگ‌کانگ و پرتگال، کم یا اصلاً تحت تأثیر جنگ جهانی دوم قرار نگرفتند، و اگرچه یونان و جاپان خسارات اقتصادی قابل توجهی دیدند، اما مقادیر هنگفتی منابع از سوی ایالات متحده در چارچوب طرح مارشال، در مورد اول، و مبارزه با کوریای شمالی (و نفوذ چین) در مورد دوم، دریافت کردند. در مقابل، اتحاد جماهیر شوروی یکی از کشورهایی بود که در طول جنگ جهانی دوم بیشترین آسیب اقتصادی را دید اما هیچ کمکی از ایالات متحده برای بازسازی خود دریافت نکرد.

علاوه بر این، هیچ یک از کشورهایی که پروفیسور اتحاد جماهیر شوروی را با آن‌ها مقایسه می‌کند، درگیر منازعه‌ای به بزرگی جنگ داخلی روسیه در سال ۱۹۲۰ نشدند، که منجر به کاهش حدود ۶۰ درصدی ثروت سرانه کشور شد. خوان رامون رالو از خشونت جنگ آگاه است و خود او داده‌هایی را که به آن‌ها اشاره کردیم، ارائه می‌دهد. با این حال، به طرز شگفت‌آوری (یا دیگر نه چندان)، او تصمیم می‌گیرد هنگام مقایسه روند تولید ناخالص داخلی شوروی با سایر کشورها، این واقعیت‌ها را نادیده بگیرد. اگر در عوض، آن‌ها را در نظر بگیریم و روند تولید ناخالص داخلی سرانه شوروی را پس از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۹۱ (سال انحلال اتحاد جماهیر شوروی) تجزیه و تحلیل کنیم، می‌توانیم ببینیم که میانگین رشد سالانه ۵.۳٪ بوده است (و اگر تا سال ۱۹۸۹، زمانی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد، تجزیه و تحلیل کنیم، ۳.۸٪ بوده است).

احتمالاً کشورهایی که اقتصاد شوروی را با آن‌ها مقایسه می‌کنیم، تأثیرات منفی عناصری را نیز متحمل شده‌اند که خارج از کنترل مستقیم حاکمانشان بوده و ما در اصلاح خود آن‌ها را در نظر نگرفته‌ایم. دقیقاً به همین دلیل، مقایسه اقتصادهای پنج کشور برای تعیین این که آیا یکی از آن‌ها رشد اقتصادی بالائی داشته است یا خیر، کافی نیست. در واقع، اگرچه سنگاپور، یونان و پرتگال در میان ۴ کشوری با کمترین رشد از میان کشورهایی هستند که پروفیسور تجزیه و تحلیل می‌کند، اما گفتن این که رشد اقتصادی این کشورها چندان بزرگ نبوده است، بی‌معنی خواهد بود و این به این دلیل است که ما آن‌ها را با کشورهایی در جهان مقایسه می‌کنیم که بیشترین رشد را داشته‌اند، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها (حدود ۱۵۰ کشور) رشدی کمتر را تجربه کرده‌اند.

اگر به جای انتخاب بهترین کشورهای جهان، رشد اقتصاد شوروی را با رشد اقتصادهای سایر کشورهای جهان مقایسه کنیم، می‌توانیم ببینیم که اتحاد جماهیر شوروی در بین ۵ کشور برتر جهان قرار دارد، بسیار بالاتر از میانگین جهانی

و، همانطور که دیدیم، بسته به سال‌هایی که تجزیه و تحلیل می‌کنیم، حتی می‌تواند قهرمان جهان باشد. با توجه به همه این‌ها، تجربه شوروی یک موفقیت اقتصادی بود که با داده‌های موجود در حال حاضر نمی‌توان آن را انکار کرد. پروفیسور رالو در دومین مقاله خود، نه در مورد این که رشد اقتصادی شوروی بالا یا پائین بوده است بحث می‌کند، بلکه اولاً، در مورد این که آیا این رشد به قیمت رفاه مردم آن تمام شده است یا خیر، و ثانیاً، آیا محکوم به شکست بوده است یا خیر. برای اثبات اولین نکته خود، پروفیسور رالو برخی داده‌ها در مورد سهم مصرف در تولید ناخالص داخلی ارائه می‌دهد. به طور مشخص‌تر، این اقتصاددان لیبرال توضیح می‌دهد که «قبل از انقلاب سوسیالیستی (...) بین ۶۰ تا ۷۰ درصد کل تولید صنعتی به مصرف اختصاص داشت، اما از زمان ستالینسم این درصد حتی به زیر ۳۰ درصد کاهش یافت.» اگرچه پروفیسور این را به عنوان نمونه‌ای از شرارت بلشویک‌ها ارائه می‌دهد، اما آگاه است که این تحول به قانون انگل، که در سال ۱۸۵۷ وضع شده و برای هر اقتصاددانی شناخته شده است، پاسخ می‌دهد و به همین دلیل مجبور می‌شود اعتراف کند که «چیزی شبیه به این، البته، در اقتصادهای سرمایه‌داری نیز رخ می‌دهد؛ اما سپس اضافه می‌کند که در اقتصادهای سرمایه‌داری، این اتفاق «به مراتب کمتر» رخ می‌دهد زیرا «سهم سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی معمولاً بین ۱۵ تا ۲۰ درصد است، در حالی که در اتحاد جماهیر شوروی تقریباً به ۳۵ درصد رسید.»

فراتر از غیرقابل قبول بودن مقایسه یک دامنه داده‌های متوسط و به پائین متمایل (میانگین سهم سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی در کشورهای اتحادیه اروپا ۲۸ و ایالات متحده از دهه ۱۹۵۰ حدود ۲۰ درصد است) با مقادیر افراطی («به تقریباً ۳۵ درصد رسید»)، مهم است که بدانیم این داده‌ها اطلاعات بسیار کمی در مورد سطح زندگی مردم به ما می‌دهند. و این به این دلیل است که، همانطور که بخوبی شناخته شده است، این که سرمایه‌گذاری سهم بالایی در تولید ناخالص داخلی داشته باشد و این تولید ناخالص داخلی به طور چشمگیری افزایش یابد، لزوماً نباید به پیشرفت کمتر شرایط زندگی مردم منجر شود، زیرا رشدی که از طریق این سرمایه‌گذاری به دست می‌آید، می‌تواند امکان افزایش نامحدود و بسیار سریع مقدار مطلق اختصاص داده شده به کالاهای مصرفی را فراهم کند. شاید به همین دلیل، تنها مرجعی که پروفیسور برای دفاع از استدلال خود ارائه می‌دهد، تحقیقی از یک بنیاد امریکائی در سال ۱۹۸۴ است که منابع مورد استفاده در آن ذکر نشده و عملاً هیچ داده مشخصی فراتر از مشاهدات و ارزیابی‌های ذهنی نویسندگان ارائه نمی‌شود.

درست است که سنجش «ستندردهای زندگی» کار دشواری است. با این حال، محققان مختلف تلاش کرده‌اند تا با تجزیه و تحلیل پرونده‌های پزشکی که در آن‌ها نرخ مرگ و میر، قد جمعیت یا میزان کالری دریافتی ثبت شده است، آن‌ها را تخمین بزنند؛ متغیرهایی که فراتر از ویژگی‌های فرهنگی مصرف هر جامعه، توانایی جمعیت برای زندگی راحت را نشان می‌دهند. این تحقیقات به طور سیستماتیک موفقیت تجربه شوروی را از نظر کیفیت زندگی تأیید می‌کنند (به عنوان مثال، Wheatcroft و Brainerd، و منابع ذکر شده در آنجا را ببینید). و اگرچه درست است که تصمیمات سیاسی که منجر به این بهبودها شد در یک نظام سیاسی کاملاً دموکراتیک اتخاذ نشد، اما نمی‌توانیم مانند پروفیسور رالو فکر کنیم که این تصمیمات توسط شهروندان انتخاب نمی‌شد – و بنابراین، همان تجربه نمی‌توانست تحت یک مدل سوسیالیسم دموکراتیک رخ دهد – و نه این که تصمیمات اقتصادی که ما افراد در نظام سرمایه‌داری می‌گیریم کاملاً آزادانه و داوطلبانه هستند، زیرا نابرابری‌های اقتصادی توانایی اطلاع‌یابی، تصمیم‌گیری، تأثیرگذاری و عمل کردن هر فرد را در نظام فعلی محدود می‌کند.

در هر صورت، تمام بحث قبلی بی‌معنی خواهد بود اگر بتوانیم ثابت کنیم که توسعه اقتصادی سوسیالیستی به طور اجتناب‌ناپذیری محکوم به شکست بود. این همان چیزی است که پروفیسور رالو با این استدلال بیان می‌کند که «سرمایه‌گذاری مداوم در کالاهای سرمایه‌ای [همانطور که در اتحاد جماهیر شوروی انجام شد] اجازه نمی‌دهد رشد نامحدود حاصل شود» زیرا «اگر تعداد کالاهای سرمایه‌ای افزایش یابد اما تعداد کارگران افزایش نیابد، بهره‌وری کالاهای سرمایه‌ای جدید تمایل به کاهش خواهد داشت. به عنوان مثال، اگر یک کارمند بسختی بتواند ده ماشین مختلف را اداره کند، تهیه ماشین‌آلات بیشتر برای او نمی‌تواند تولید ملی را به طور قابل توجهی افزایش دهد.»

با این حال، اگرچه پروفیسور رالو آن را به صراحت بیان نمی‌کند، اما استدلال فوق تنها در صورتی منطقی است که وجود پیشرفت فنی را نادیده بگیریم؛ زیرا در غیر این صورت، باید در نظر بگیریم که کالاهای سرمایه‌ای می‌توانند شکل و ماهیت خود را تغییر دهند تا با تعداد کارگرانی که باید آن‌ها را اداره کنند، سازگار شوند و امکانات رشد را بدون محدودیت گسترش دهند. این دومی در واقع همان چیزی است که معمولاً اتفاق می‌افتد و به همین دلیل کشورهای با بالاترین درآمد سرانه در جهان نیز کشورهای هستند که بیشترین موجودی سرمایه به ازای هر کارگر و به ازای هر واحد تولید را دارند؛ یعنی، آن‌ها کشورهای هستند که بیشترین سرمایه را انباشته کرده‌اند، صرف نظر از نیروی کار موجود در کشور.

تصور این که در اتحاد جماهیر شوروی منابع به تولید کالاهای بی‌فایده‌ای اختصاص داده می‌شد که کارگران نمی‌توانستند از آن‌ها استفاده کنند، به جای استفاده از آن منابع برای انطباق و بهبود کالاهای موجود با شرایط استفاده رایج در هر زمان و مکان، دشوار است. اما فرض کنیم، همانطور که پروفیسور بدون ارائه هیچ داده‌ای این کار را می‌کند، پیشرفت فنی شوروی اندک بوده است. در این صورت، هنوز لازم است توضیح داده شود که چگونه یک رشد اقتصادی، اگر نه معجزه‌آسا، بلکه قابل توجه، حداقل برای ۵۰ سال امکان‌پذیر بود – در حالی که، طبق نظریه او، روند رکود باید از همان لحظه‌ای که بهبود فنی همراه با استقرار برنامه‌ریزی از بین رفت، ظاهر می‌شد. پروفیسور رالو با پیش‌بینی این انتقاد، توضیح می‌دهد که «اتحاد جماهیر شوروی به لطف وجود یک «ارتش صنعتی ذخیره» که می‌توانست به دلخواه برای افزایش نیروی کار در صنعت بسیج کند (به ویژه از طریق انتقال کارگران از روستا به شهر و دستیابی به ورود زنان به بازار کار)، از ظهور بازده نزولی سرمایه‌ی جلوگیری کرد، اما در اوایل دهه ۷۰ این ذخیره کارگران از بین رفت و بنابراین، افزایش بیشتر موجودی کالاهای سرمایه‌ای دیگر رشد را به همان اندازه تحریک نکرد.» با این حال، او بار دیگر هیچ داده‌ای ارائه نمی‌دهد و احتمالاً به این دلیل این کار را نمی‌کند که نمی‌تواند.

نگاهی به توزیع جمعیت شوروی نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۰، ۳۸ درصد جمعیت در مناطق روستائی ساکن بودند، در سال ۱۹۷۹، ۳۱ درصد و در سال ۱۹۸۹، ۲۷ درصد. در همان سال‌ها، در ایالات متحده، ۲۶.۴ درصد، ۲۶.۳ درصد و ۲۲ درصد به ترتیب در مناطق روستائی زندگی می‌کردند. در حال حاضر، در ایالات متحده و اروپا، این رقم حدود ۲۰ درصد است، بنابراین باید توافق کرد که در اتحاد جماهیر شوروی حاشیه قابل توجهی برای انتقال جمعیت روستائی به مناطق شهری وجود داشت و رکود اقتصادی ناشی از کمبود «ارتش روستائی ذخیره» نبود. در مورد ورود زنان به بازار کار، تجزیه و تحلیل داده‌ها ما را به همان نتایج می‌رساند: مشارکت بالای زنان در نیروی کار از حداقل دهه ۱۹۵۰ یکی از ویژگی‌های اقتصاد شوروی بود، که در آن زمان این نرخ ۸۰ درصد بود و تا زمان انحلال اتحاد جماهیر شوروی در حدود این مقدار ثابت ماند، بنابراین توضیح رکود اقتصادی به عنوان نتیجه کمبود نیروی کار زن نیز امکان‌پذیر نیست.

بنابراین، رکود اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی نتیجه اجتناب‌ناپذیر مدل رشد آن نبود، بلکه، همانطور که راجر کییران و توماس کینی (۲۰۱۰) به خوبی توضیح داده‌اند، نتیجه اصلاحات اقتصادی سرمایه‌دارانه ای بود که همراه با فساد ذاتی توتالیتریزم، مانع از برنامه‌ریزی اقتصادی کارآمد شد. در نتیجه، مدل اقتصادی سوسیالیستی یک تجربه موفق بود که پیشرفت اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را در مدت زمان و مقیاسی بی‌سابقه امکان‌پذیر کرد. تنها چیزی که باید رد شود، فقدان دموکراسی در حوزه سیاسی است؛ اما مداخله بازار و کنترل سرمایه‌گذاری در آن سال‌ها به عنوان سازوکارهای مؤثری برای رشد ثروت ملت نشان داده شدند و بنابراین، سرنخ‌هایی در مورد چگونگی تنظیم اقتصاد به ما می‌دهند تا واقعاً در خدمت بهبود شرایط زندگی اکثریت جمعیت باشد.

* - استاد تاریخ اقتصاد در دانشگاه خودمختار بارسلونا و عضو سمینار اقتصاد انتقادی.

این مقاله در اصل در مجله کاتارسی به زبان کاتالان منتشر شده است.